



ملاحظاتى درباره وابستگى ايران به امپرياليسم

فريرز سنجرى

چريکهاى فدائى خلق ايران

اردیبهشت ماه ۱۳۹۸

توضیح: نوشته زیر متن پیاده‌شده گفتگوهائی است که در جلسات آموزشی و تشکیلاتی سازمان طرح شده و سپس به لطف رفقائی، به صورت نوشتاری درآمده است. متن‌های پیاده‌شده پس از تصحیح و در صورت نیاز درج زیرنویس‌هائی با اضافه کردن یک مقدمه برای انتشار آماده شده است. به امید این که این بحثها در درک وابستگی نظام اقتصادی و رژیمهای سیاسی حافظ آن در ایران به امپریالیستها، کمک‌کننده باشند.

این نوشته برای اولین بار در نشریه پیام فدایی ارگان چریکهای فدایی خلق ایران در چهار شماره متوالی ، شماره ۲۳۴ - دی ماه ۱۳۹۷ ، ۲۳۵ - بهمن ماه ۱۳۹۷ ، ۲۳۶ - اسفند ماه ۱۳۹۷ و ۲۳۷ فروردین ماه ۱۳۹۸ درج گردید.

ملاحظاتى در باره وابستگى ايران به امپرياليسم

مقدمه

رفقا!

موضوع بحثى كه قراره در اين جلسه در باره اش به بحث بپردازيم ، در رابطه با وابستگى جامعه ايران به امپرياليسم و تاريخ اين وابستگى مى باشد. اهميت درك اين موضوع تا آنجاست كه هيچ كس نمى تواند در تجزيه و تحليل شرايط جامعه ايران نظر درست و روشنى ارائه دهد مگر اينكه اين وابستگى به امپرياليسم را شناخته و بر نقش امپرياليسم در سير رويداد ها در ايران اشرف داشته باشد.

از بعد از شكست انقلاب مشروطيت با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ رضان خان ميرپنچ (پهلوى) و تسلط كامل امپرياليسم انگليس بر تمام شئون اقتصادى، سياسى، نظامى و فرهنگى ايران به تدريج وضعيتى در ايران شكل گرفت كه وابستگى به امپرياليسم مشخصه اصلى آن مى باشد و به همين دليل هم تضاد بين خلقهاى ما با امپرياليسم به صورت تضاد اصلى در جامعه ايران در آمده است. درست عدم توجه و درك اين واقعيت از طرف اغلب نيروهاى سياسى ايران در فاصله طولانى اى كه از کودتای انگليسى ۱۲۹۹ مى گذرد، سرنوشت ناکارآمد آنها را رقم زده است. براى نمونه ، همه شاهد بوديم كه بعد از قدرت گيرى جمهورى اسلامى نيرو هاى سياسى اى كه به اين امر بى توجه بودند در تحليل ماهيت قدرت دولتى جانشين رژيم سلطنت چه زيگزاگ هاى زدند و چه مواضع نادرستى اتخاذ كردند. خوب بدون توجه به ماهيت وابسته به امپرياليسم رژيم هاى سياسى در ايران بعد از کودتای ۱۲۹۹ چگونه مى شد نقشى آگاهانه در انقلاب ايفا نمود؟ بى دليل نبود كه رفيق مسعود احمدزاده تئوريسين چريكهاى فدائى خلق گفته و نوشته است كه: "در حقيقت تبين هرگونه تغيير و تحولى در جامعه بدون آنكه به تضاد اصلى نظام موجود، يعنى تضاد بين خلق و سلطه امپرياليسمى توجه شود ، تبديل به يك چيز پوچ و مهمل ميگردد و مسئله سلطه امپرياليسم را بايد به طور ارگانيك و به مثابه زمينه ي هر گونه تحليل و تبين در نظر گرفت نه چون يك عامل خارجى كه به هر حال نقشى دارد". به باور ما درست عدم توجه به نقش امپرياليسم در صحنه سياسى و اقتصادى ايران است كه تحليل هاى يك سرى از نيرو ها را بقول رفيق مسعود "به يك چيز پوچ و مهمل" تبديل كرده است. از سوى ديگر مى دانيم كه لنين آموزگار بزرگ كارگران تاكيد داشت كه: "مساله اساسى هر انقلاب موضوع قدرت حاكمه است. بدون توضيح اين مساله نمى توان از هيچگونه شركت آگاهانه در انقلاب و به طريق اولى از رهبرى بر آن صحبت كرد." خوب در شرايطى كه قدرت حاكمه در ايران وابسته به امپرياليسم است نيروى سياسى اى كه اين واقعيت را درك نكند به راستى چگونه قادر خواهد بود در امر انقلاب شركتى آگاهانه داشته باشد؟ چرا راه دور برويم تنها نگاهی به تحليل ها و سرنوشت نيرو هاى سياسى در دوران حيات جمهورى اسلامى خود گواهى است بر اين واقعيت. در حاليكه بر عكس درست توجه به همين واقعيت است كه به چريكهاى فدائى خلق امكان داده كه تحليل هاى واقعى و درستى از سير رويداد ها در ايران داشته باشند. اين يك واقعيت است كه در نزديك به

چهل سال گذشته جمهوری اسلامی ضمن شعار دادن علیه امپریالیسم و آتش زدن پرچم آمریکا سیاستهای امپریالیسم را در ایران و منطقه پیش برده است و امپریالیسم آمریکا هم با اعمال تحریم های گوناگون و تبلیغات دروغین خود را مخالف سیاستهای جمهوری اسلامی جا زده است. این مکاری، قدرت مانور و فریبکاری بزرگی به هر دو طرف داده و به آنها کمک کرده که مردم را گیج کنند و به تحلیل های نادرست و انحرافی در زمینه ماهیت قدرت دولتی در ایران دامن بزنند. شاهدیم که چنان تحلیل هایی چگونه در هر بزنگاهی خودشان را با برجستگی نشان می دهند. برای نمونه همین امروز با خروج دولت ایالات متحده آمریکا از برجام، عده ای بدون توجه به وابستگی جمهوری اسلامی به امپریالیسم و کنکاش در باره دلائل واقعی این سیاست، این امر را به حساب عدم وابستگی جمهوری اسلامی به امپریالیسم گذاشته و برخی از آنها بر طبل سیاست "رژیم پنج" می کوبند و برای تغییر جمهوری اسلامی به دست دولت ایالات متحده آمریکا روز شماری می کنند. چنین واقعیت هائی تعمق بر روی چگونگی و چرایی وابستگی نظم ظالمانه حاکم بر ایران و همچنین رژیم های حافظ این نظم به امپریالیسم را اهمیتی مضاعف می بخشد و این بحث در پاسخ به این ضرورت هم مطرح شده و اهمیت یافته است.

کودتای رضا شاه سر آغاز نو مستعمره شدن ایران

تلاش قدرتهای استعماری برای نفوذ در ایران به دوره صفویه بر می گردد. اما از آنجا که در اواخر قرن نوزدهم سرمایه داری اروپا کم کم وارد فاز امپریالیستی خود می شود و این واقعیت همزمان است با دوران سلطنت قاجار در ایران برای جلوگیری از طولانی شدن این بحث ها موضوع را از همین دوره شروع می کنم.

در طی قرن نوزدهم درحالی که در اروپا مرحله رقابت آزاد در حیات سرمایه داری به اوج تکامل خود رسیده بود، با رشد تمرکز در تولید و ایجاد انحصارها، امپریالیسم به عنوان مرحله بالای رشد سرمایه داری شکل گرفت. شکل گیری و رشد امپریالیسم، به اشغالگری مستعمراتی ابعاد هرچه وسیع تری بخشید. در آن زمان ایران، زیر سلطه سیستم فرتوت و گنبدیده فنودالی دست و پا می زد و حاکمیت استبدادی سلطنت قاجار جلوی رشد و تکامل جامعه را گرفته بود. در چنین شرایطی امپریالیستها به شکل های مختلف سعی در نفوذ در ایران را داشتند. آنها شاهان قاجار را مجبور می کردند که با به حراج گذاشتن منابع و ثروتهای ملی و استقلال کشور به اشکال مختلف جاده صاف کن رشد سلطه استعمار در ایران گردند. یکی از مکانیسم های نفوذ امپریالیستها در ایران اعطای وام به دولت ایران بود. شاهان قاجار وام های دریافتی را صرف عیش و نوش و سفرهای فرنگ خود می کردند که تنها نتیجه اش گسترش فقر و فلاکت توده ها بود.

در آن سالها در میان کشورهای سرمایه داری، انگلستان قدرت فائقه بود که او را "کارگاه تمام جهان" می نامیدند. سالهای ۱۸۶۰ تا ۱۸۸۰ سالهای تشدید فوق العاده سیاست اشغالگری های مستعمراتی برای این کشور بود. در چنین پروسه ای انگلستان در خیلی از بخش های جهان از آفریقا گرفته تا آمریکای لاتین نفوذ خود را وسیعاً گسترش داد. در همین پروسه بود که هندوستان را کاملاً بلعید و جهت بلعیدن ایران به رقابت با روسیه و دیگر قدرت های جهانی پرداخت.

در اواخر قرن نوزدهم سرمایه داری رقابت آزاد به سرمایه داری انحصاری یعنی امپریالیسم تبدیل شد و می دانیم که امپریالیسم چیزی نیست جز به قول لنین "سیستم جهانی ستمگری مستعمراتی مثنی کشورهای پیشرو به اکثریت عظیمی از سکنه روی زمین و اختناق مالی آنان".

در این سالها و در آغاز قرن بیستم، ایران همواره آماج حمله امپریالیست های مختلف جهت مستعمره شدن بود. اما به دلیل تضادها و توازن قوای موجود بین امپریالیست های ذینفع از یک سو و مبارزات ضد امپریالیستی و ضد فئودالی مردم از سوی دیگر، این کشور به مستعمره کامل تبدیل نشد و به صورت یک نیمه مستعمره باقی ماند. در این زمان در سطح جهان رقابتی شدید بین انگلستان، روسیه و آلمان و فرانسه و... جریان داشت که بعدها به جنگ جهانی اول منجر شد. در جریان این رقابت ها در سالهای ۱۹۰۷ روسیه و انگلستان با بستن قراردادی مبادرت به تقسیم ایران به مناطق نفوذ خود نمودند که البته به دلیل مبارزات مردم و انقلاب مشروطه (۱۲۸۴-۱۲۸۸ برابر با ۱۹۰۶-۱۹۱۱) این قرارداد کارایی خود را از دست داد و با انقلاب اکتبر در روسیه (۱۹۱۷) و پایان دادن به نفوذ امپریالیسم روسیه در ایران، اوضاع اساساً تغییر کرد. یکی از اولین کارهای دولت شوروی بعد از انقلاب اکتبر (۱۹۱۷) الغاء و افشای قراردادهای روسیه تزاری با امپریالیسم انگلستان در رابطه با ایران از جمله قرارداد استعماری ۱۹۰۷ بود.

به دنبال انقلاب اکتبر که در بطن جنگ جهانی اول رخ داد و به دنبال شکست کامل آلمان در این جنگ جهانی، انگلستان خود را در ایران بی رقیب احساس کرد و برای مستعمره نمودن کامل ایران دست به تلاش هائی زد. به طور برجسته، امپریالیسم انگلیس از طریق عواملش همچون وثوق الدوله (میرزا حسن خان) که در آن زمان نخست وزیر ایران بود تلاش نمود تا با بستن قراردادی که به قرارداد ۱۹۱۹ معروف شد ایران را عملاً "تحت الحمایه" خود در آورد. بر اساس این قرارداد تمامی مسائل کشوری و لشکری ایران زیر نظر مستشاران انگلیسی و با مجوز آنان پیش می رفت. بعد ها روشن شد که انگلستان به خاطر انعقاد این قرارداد ۴۰۰ هزار تومان به وثوق الدوله و وزیرانش رشوه پرداخت کرده است که در آن زمان پول کلانی بود. در رابطه با اسارت بار بودن این قرارداد تنها کافی است به گزارش وزیر امور خارجه انگلستان به کابینه این کشور اشاره کنم. لُرد کرزی وزیر امور خارجه وقت انگلستان در گزارشی که در نهم اوت ۱۹۱۹ نوشته شده است می گوید "یک سال پیش موقعی که در میدان جنگ طالع ما به طرف پیروزی ها رفت یک نفر سیاستمدار ایرانی به نام وثوق الدوله که طرفدار منافع انگلیس است رئیس وزرا شد. ما به وزیر مختار خود در تهران دستور دادیم قراردادی با دولت ایران منعقد سازد تا منافع انگلستان در آن خطه عالم محفوظ بماند و ضمناً ایران هم که دچار ضعف علاج ناپذیر است و لایق ایستادن بر سرپای خود نمی باشد، کمک هایی دریافت دارد. "این سخنان بیشرمانه که به درستی ماهیت قرارداد ۱۹۱۹ را آشکار می کند در همان حال افشاگر ریاکاری های حاکم بر تبلیغات سیاست مداران استعمارگر نیز هست. سیاستمدارانی که در تبلیغات رسمی مدعی احترام به "استقلال و تمامیت ارضی ایران" بودند اما در عمل در جهت مستعمره کردن آن گام بر می داشتند.

اعتراضات و مبارزات مردم که به خصوص تحت تأثیر انقلاب اکتبر وسعت بیشتری یافته و چشم انداز روشنی پیدا کرده بودند، قرارداد ۱۹۱۹ را با شکست مواجه ساخت. در آن زمان در ایران مبارزات مردمی هر روز اوج تازه ای می گرفت. به چند نمونه اشاره می کنم.

قیام مردم شیراز در ۱۹۱۸ علیه پلیس جنوب که دست ساخت انگلیس بود و محاصره نیروهای انگلیس، قیام شیخ مجد خیابانی (۱۷ آوریل ۱۹۲۰) و قیام کلنل پسیان در خراسان ۱۳۰۰ (۱۹۲۱) و سرانجام مبارزات میرزا کوچک خان و حزب کمونیست ایران که در جریان آن در مقطعی انقلابیون ایران ضمن میتینگی در رشت اعلام "جمهوری شورائی سوسیالیستی" نمودند.

امپریالیسم انگلیس برای مقابله با این جنبش ها و اجرای عملی قرارداد ۱۹۱۹، به تاکتیک جدیدی دست زد که تا آن زمان کم سابقه و ناشناخته بود. آنها با سازمان دادن کودتایی به وسیله سید ضیاءالدین طباطبایی (۱) و رضا خان

میرینچ در سال ۱۲۹۹ برابر با ۱۹۲۰ میلادی تلاش نمودند قدرت مرکزی قدرتمندی در ارتباط با سیاستهای استعماری خود در ایران ایجاد کنند. به وسیله این کودتا و پس از تحولاتی که به نخست وزیری رضا خان و سپس سلطنت پهلوی منجر شد، عملاً یک قدرت مرکزی کاملاً وابسته اما در ظاهر مستقل در کشور به وجود آمد که مجری حلقه به گوش سیاست های امپریالیسم انگلیس بود.

توجه به نکته فوق از این زاویه مهم است که اساساً شکل سلطه امپریالیسم انگلیس در ایران در دوران رضا شاه از اولین تجربه های سلطه امپریالیسم در آن شکل در سطح جهان است که از آن به عنوان استعمار نو یاد می شود و کشور تحت سلطه، نومستعمره خوانده می شود. این شکل از تحت سلطه قرار دادن یک کشور بعدها پس از جنگ جهانی دوم در اکثر کشورهای تحت سلطه امپریالیستها به کار گرفته شده است. تعارض ظاهری شکل و محتوی ویژگی اصلی استعمار نو می باشد که حکومت رضا خان درست همین واقعیت را به نمایش می گذاشت. چون در حالی که قدرت حاصل از کودتای سال ۱۲۹۹ تا بن دندان وابسته به امپریالیسم انگلیس بود اما ظاهری مستقل داشت، امری که خیلی ها را در آن زمان در شناخت حکومت رضا شاه به اشتباه انداخت. تا آنجا که حتی بخشی از چپ های آن زمان و عده ای از مسئولین دولت تازه به قدرت رسیده شوروی تا مدتها رضا شاه را نیروی ملی و نماینده بورژوازی ملی ارزیابی می کردند.

در حالی که در کشورهای مستعمره حضور نیروهای استعمارگر و امپریالیستی کاملاً آشکار و عیان است، در این شکل از سلطه امپریالیستی، تمام تلاش امپریالیسم این است که سلطه خود را در پوشش دولت های به اصطلاح مستقل و به وسیله آنها اعمال کند تا احساسات ملی و مبارزات مردمی علیه خود را برنیا نگیزد. به همین خاطر هم برای این که حکومت رضا شاه به عنوان قدرت مرکزی برای سرکوب مبارزات مردمی احتیاجی به نیرو های انگلستان نداشته باشد، ارتشی از نیروهای ایرانی توسط کارشناسان انگلیس به وجود آمد و در اختیار رضا شاه قرار داده شد. در شرایطی که با در اختیار گرفتن و کنترل قدرت مرکزی توسط انگلیس دیگر اجرای قرار داد ۱۹۱۹ بی معنی بود، رضا شاه جهت فریب مردم از همان ابتدای کار الغای قرارداد ۱۹۱۹ را اعلام کرد تا به خود، وجهه و نمائی ملی بدهد. رضا خان حتی در ابتدا با تبلیغ جمهوری خواهی تلاش کرد برای خود وجهه ای ملی دست و پا کند، امری که در آثار بی تاثیر هم نبود.

شاید بد نباشد در اینجا اشاره کنم که دولت های ظاهراً مستقل اما وابسته به عنوان شکلی از سلطه امپریالیستی، پدیده ای است که با توجه به تجربیات آن سالها در کتاب امپریالیسم لنین نیز مورد اشاره قرار گرفته است. در این کتاب در این باره گفته شده که "صفت مشخصه این دوران تنها وجود دو گروه اصلی از کشورها یعنی گروه کشورهای مستعمره دار و گروه مستعمرات نیست، بلکه وجود شکل های گوناگونی از کشورهای وابسته نیز هست که در صورت ظاهر استقلال سیاسی دارند ولی عملاً در دام وابستگی مالی و دیپلماتیک هستند."

به واقع کودتای سید ضیاء و رضا خان علیرغم هارت و پورت های اولیه و از جمله الغای قرارداد ۱۹۱۹ جلوه بارزی از این واقعیت بود که سلطه امپریالیستی منافع خود را در این می دید که با دادن ظاهر مستقل به دولت ایران، سیاست هایش از طریق چنین قدرتی پیش برده شود تا کمتر حساسیت داخلی و خارجی ایجاد نماید. به خصوص که دولت بر آمده از انقلاب اکتبر ضمن الغای تمامی قراردادهای اسارت بار روسیه تزاری در باره ایران مخالف حضور مستقیم انگلستان در مرزهای خود بود و این امر در قرارداد دوستی دولت شوروی با دولت ایران به تاریخ ۱۹۲۱ (۱۳۰۰) مورد تاکید قرار گرفته بود.

جدا از تمامی اسناد و فاکت های تاریخی که در این فاصله در تأیید وابستگی رژیم رضا شاه به انگلیس منتشر شده است خود این واقعیت که استقرار یک قدرت مرکزی بورژوائی پس از کودتای ۱۲۹۹ در شرایطی رخ داد که شیوه مسلط تولید فنودالی بود و این قدرت مرکزی بورژوائی هم در جهت تغییر آن هیچ اقدامی نکرد، تأییدی است بر این امر که این قدرت مرکزی بورژوائی انعکاس قدرت طبقات بورژوازی داخلی نبود؛ چرا که اگر بود اصولاً می بایست در اولین قدم دشمن دیرینه خود یعنی فنودالیسم را از بین ببرد. در حالی که آن قدرت مرکزی انعکاس قدرت بورژوازی امپریالیستی بود و به واقع یک قدرت خارجی که امپریالیسم انگلیس نام داشت به وسیله قدرت مرکزی بورژوائی که در ایران به وجود آورد، سلطه خود را در تمام شئون جامعه اعمال و گسترش داد. خود این واقعیت که چند سال قبل از این کودتا، انقلاب بورژوا دمکراتیک مشروطه به دلیل نفوذ و دسیسه های قدرتهای امپریالیستی و ضعف بورژوازی داخلی در مقابل آنها به سازش و شکست کشیده شده بود، نشان می داد که بورژوازی ایران به خصوص در مقابل قدرت امپریالیسم که با فنودالها متحد شده بود و به این ترتیب پایگاه چشمگیری در داخل کشور برای خود دست و پا کرده بود امکان نیافته بود آن قدر رشد و گسترش یابد که بتواند با استفاده از قدرت اقتصادی خود فنودالها را کنار زده و قدرت سیاسی را قبضه نماید. به واقع عدم رشد صنایع و تجارت داخلی به دلیل حضور رقبا قدرتمند پیش گفته در بازار به بورژوازی ملی این امکان را نداده بود که با استفاده از قدرت اقتصادی خود قدرت سیاسی را با موفقیت قبضه نماید. توجه به این واقعیت نیز بیانگر آن است که منشاء اصلی قدرت مرکزی بورژوائی ای که با به سلطنت رسیدن رضا خان میرپنج در ایران به وجود آمد نه بورژوازی بومی ایران بلکه امپریالیسم بود که قصد داشت با هویت مستقل دادن به مزدوران خود راه پیشبرد سیاست هایش را تسهیل نماید. به همین دلیل هم بود که پس از کودتای انگلیسی ۱۲۹۹ خلیلی زود سید ضیاء که وابستگی اش به انگلستان امر روشنی بود کنار زده شد و رضا خان که عنصری ناشناخته تر بود جایش را پر نمود.

بر اساس آنچه گفته شد، کودتای سید ضیاء و رضا خان میرپنج و در تداوم آن قدرت گیری رضا خان یک سیاست فریبکارانه نواستعماری بود جهت حفظ و گسترش سلطه امپریالیسم انگلستان در ایران. این واقعیت تجربه تازه ای بود و مردم ما برای اولین بار شاهد چنین پدیده ای بودند. جالب است اشاره کنم که این فریبکاری البته از چشم برخی از کمونیستهای ایران پوشیده نماند. برای نمونه در مقاله "سیاست امپریالیسم انگلیس در ایران معاصر و راه ترقی در ایران" مندرج در نشریه ستاره سرخ ارگان کمیته مرکزی فرقه کمونیست ایران سال اول شماره یک و دو در این زمینه نوشته شده است که: "چون سید ضیاء، آنکو فیل معروفی بود بزودی منفور شده وظایفی را که به عهده گرفته بود نتوانست انجام دهد. بدین جهت انگلیس تصمیم گرفت رضا خان را که تا آن وقت شخصیتش بر هیچ کس معلوم نبود جانشین او نماید". در این مقاله تأکید شده که "امپریالیسم انگلیس از رضا خان خیلی توقع ها داشت که مهم آن سرکوبی نهضت انقلابی بود که در آن وقت در تمام ایران دامن کشیده بود و دیگر استحکام تدریجی نفوذ اقتصادی و سیاسی انگلیس یعنی عملاً اجرای قرارداد ۱۹۱۹". (۲)

این واقعیتی است که امپریالیسم انگلیس از حکومت رضا شاه انتظار سرکوب جنبش خلق و آماده کردن شرایط جهت بسط سلطه خود را داشت. به خصوص که در آن زمان به دنبال شکست انقلاب مشروطیت و ناتوانی اش در تحقق مطالبات مردم، در هر گوشه ایران مبارزات آزادیخواهانه اوج گرفته بود. دیدیم که رضا شاه توسط ارتش انگلیس ساخته ای که در اختیارش قرار گرفته بود با چه قساوتی خواست امپریالیسم انگلیس را اجرا نمود. او قبل از هر چیز به قلع و قمع جنبش های ضد امپریالیستی پرداخت و با اعمال یک دیکتاتوری سیاه و با زور سرنیزه در جهت نابودی

همه دستاوردهای انقلاب مشروطیت بر آمد و صدای هر آزادیخواهی ای را خفه ساخت و به این ترتیب شرایط را برای غارت ثروت های ایران و به ویژه منابع نفتی اش برای امپریالیسم انگلیس کاملاً مهیا نمود.

رضا شاه با کشیدن راه آهن از جنوب به شمال، امکان انتقال راحت نیروهای انگلیس به مرز شوروی را نیز فراهم ساخت. اهمیت کشیده شدن این راه آهن تا مرز شوروی که در جهت منافع امپریالیسم انگلیس به منظور مقابله با انقلاب اکتبر بود را وقتی بهتر می توانیم درک کنیم که بدانیم این برنامه بدون هیچگونه اعتراضی از سوی قدرت های بزرگ غرب پیش رفت. در حالی که طرح احداث راه آهن بغداد که در ارتباط با شوروی نبود، با مخالفت خیلی از قدرتهای بزرگ مواجه شد. در این مورد لنین در کتاب "امپریالیسم بمانه بالا ترین مرحله سرمایه داری" خود تذکر می دهد که خیلی از قدرتها مخالف آن بودند چرا که به "تصادمات و جنگ" منجر می شد.

در اواخر دوره رضا شاه یعنی سالهایی که جهان به سوی جنگ جهانی دوم می رفت به دلیل رشد امپریالیسم آلمان در سطح جهانی و از آنجا که در دوران امپریالیسم، این قدرت سرمایه و نیروی نظامی منتج از آن است که مناطق نفوذ امپریالیستی را تعیین می کند ، آلمانها خواستار نفوذ در ایران شدند و امپریالیسم انگلیس خود را مجبور دید که به این خواست تن بدهد. این امر انعکاسی بود از رقابتها و بده و بستان های امپریالیسم انگلیس و آلمان در سطح جهانی. ولی متاسفانه کسانی بدون توجه به وابستگی رژیم ایران به امپریالیسم انگلیس در آن مقطع، تحلیل های نادرستی از این واقعیت به دست دادند. تحلیل هایی که مدعی بودند که گویا رضا شاه مستقل از انگلیس و بر خلاف میل این امپریالیسم تصمیم گرفت به سوی آلمان برود و به تدریج آلمان را جایگزین انگلیس کند. چنین دیدگاه نادرستی نسبت به رابطه امپریالیستها با رژیم های دست نشانده شان هنوز هم اینجا و آنجا شنیده می شود و بیانگر آن است که صاحبان چنان دیدگاهی قادر به درک رابطه ارباب و نوکری در کشورهای تحت سلطه نیستند. برخی تحلیل ها مدعی بودند که چون رابطه رضا شاه با انگلیس رابطه ارباب و نوکری بود و رضا شاه چنین رابطه ای با آلمان نداشت پس می توانست همچون یک شاه وارد معامله با آلمان شود و به همین دلیل هم رضا شاه امپریالیسم آلمان را ترجیح داد. این تحلیل نیز با عدم درک سطح وابستگی رضا شاه به امپریالیسم انگلستان - که در آن زمان قدرت برتر جهان بود - متوجه این امر نبود که این نوکر نیست که ارباب را انتخاب می کند بلکه برعکس این ارباب است که نوکر را به خدمت گرفته و سپس هدایت و کنترل می نماید. در عمل هم دیدیم که وقتی که مصالح امپریالیسم انگلیس در جریان جنگ جهانی دوم ایجاب کرد، انگلیسی ها رضا شاه را با خفت و خواری تمام به جزیره موریس تبعید کردند و فرزندش را به جای او بر تخت شاهی نشانند. توجه به همین مورد با توجه به تحلیل هایی که قادر به درک وابستگی رژیم های مزدور حاکم نیستند از اهمیت بسیاری برخوردار است. با چنان دیدگاه نادرست بود که در سالهای دهه ۵۰ نظری در حین اذعان به وابستگی رژیم شاه به امپریالیستها، چهره مستقل برای شاه قائل شده و مطرح می کرد که گویا شاه بین امپریالیستها مانور می دهد. همین امروز هم شاهدیم که چگونه برخی تحلیل ها ضمن گوادالوپ، گوادالوپ کردن و اذعان به روی کار آورده شدن جمهوری اسلامی توسط امپریالیستها قادر به درک وابستگی جمهوری اسلامی به امپریالیسم نیستند. به واقع وقتی که ما وابستگی رژیمی به امپریالیسم را نشان دادیم و پذیرفتیم که این رژیم با اتکاء و قدرت امپریالیسم روی کار آمده دیگر نمی توان از قدرت مستقل مزدوری سخن گفت که امپریالیسم سیاست های خود را از طریق او پیش می برد.

اگر آنچه تاکنون گفته شد را خلاصه کنم باید بگویم که دوران رضا شاه با توجه به سلطه کامل امپریالیسم انگلیس بر جامعه ایران، یکی از سیاه ترین دوران های تاریخ ایران است که در شکل گیری آینده کشور و فقر و فلاکت و اسارت ایران تا به امروز از نقش تعیین کننده ای برخوردار است. در این دوره است که ایران کاملاً زیر سلطه امپریالیسم قرار

می گیرد. بنابراین برای درک چگونگی استقرار سلطه امپریالیسم در ایران و تکامل بعدی آن باید حتماً دوره رضا شاه را به درستی شناخت. در این دوران است که امپریالیست ها با استقرار یک قدرت مرکزی بورژوایی، فئودالیسم را بیش از پیش از مواضع قدرت سیاسی بیرون می اندازند و آن را به فئودالیسم وابسته تبدیل می نمایند. طبقه فئودال با تفویض قدرت سیاسی خود به امپریالیسم در تلاش بود تا حداقل قدرت اقتصادی خود را حفظ کند و امپریالیسم هم تا زمانی که این شیوه تولید با منافع اش تعارض جدی نداشت به حفظ آن پرداخت ولی بعدها با توسل به اصلاحات ارضی سال ۱۳۴۱ این لاشه فرتوت را به خاک سپرد. به این ترتیب با تاکید باید گفت که با کودتای رضا خان تمامی تضادهای جامعه ما تحت الشعاع یک تضاد قرار گرفت که تضاد خلق و امپریالیسم می باشد. بر این اساس دیگر نمی توان امپریالیسم را در ایران عاملی خارجی دانست بلکه باید آن را همچون عاملی داخلی که در هر پروسه ای اعمال نفوذ می کند مورد بررسی قرار داد. عاملی که بدون نابودی سلطه او مردم ایران به آزادی و دموکراسی و رهائی از ظلم و ستم دست نمی یابند.

سقوط رضا شاه

در جریان جنگ جهانی دوم و به دنبال اشغال ایران در سال ۱۳۲۰ از سوی متفقین، تاریخ مصرف "رضا شاه" هم تمام شد و دوران جدیدی در صحنه سیاست ایران شکل گرفت. به واقع، دیالکتیک زندگی باعث شد که همان دلائلی که امپریالیسم انگلستان را واداشت تا "رضا خان میر پنج" را به قدرت رسانده و او را "رضا شاه" کند، این بار همان دلائلی که جز تأمین منافعش نبود، این قدرت امپریالیستی را بر آن داشت که وی را از قدرت ساقط کند. قبل از ادامه بحث لازم است تاکید کنم که در شرایط جنگ جهانی دوم، بطور طبیعی مساله جنگ عمده شده بود و این امر از یک طرف باعث تمرکز سرمایه ها در صنایع نظامی می گشت و از طرف دیگر شرایط ناامنی در سراسر جهان ایجاد شده بود و برخی قدرت های امپریالیستی که تا قبل از این جنگ بیشترین مناطق نفوذ را دارا بودند، قادر به حفظ موقعیت خود نبوده و تضعیف می گشتند. شرایط حاصل از چنین واقعیت هایی در همه جا به رشد و قدرت گیری جنبش های آزادیبخش و رشد بورژوازی ملّی دامن زد. در ایران نیز اوضاع ناشی از جنگ جهانی دوم و رقابتهای و جا به جایی های قدرت های امپریالیستی در صحنه سیاسی جهان به بورژوازی ملّی ایران امکان رشد داد. از طرف دیگر جایگزینی رضا شاه با پسرش عملاً شرایط شبه دموکراتیکی را سبب گردید که باعث رشد و گسترش مبارزات توده ها شد. در این دوره است که بورژوازی ملّی ضمن استفاده از تضادهای جهانی، پرچم ملّی کردن صنعت نفت یعنی اصلی ترین طریق غارت کشور را بلند می کند.

از سقوط رضا شاه تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ما شاهد یک دوره ۱۲ ساله در تاریخ ایران هستیم که دورانی کاملاً متفاوت با گذشته است. در این دوره به دلیل در گیر بودن امپریالیسم انگلیس با بحرانی عمومی و تضعیف دولت مرکزی وابسته، عملاً فرصتی طلائی در اختیار مردم ما قرار می گیرد، فرصتی که در صورت وجود یک رهبری کمونیستی در جامعه، امکان پیشبرد یک مبارزه ضد امپریالیستی جدی علیه دشمنان مردم وجود داشت که البته این فرصت متأسفانه از دست می رود. مجدداً رضا شاه فرزند رضا شاه گر چه با حمایت قدرتهای امپریالیستی انگلستان و آمریکا به جای پدر بر تخت سلطنت نشست اما کاملاً فاقد قدرت و اتوریته پدر خود بود. این دوره ۱۲ ساله در عین حال دوره تعارض قدرتهای مختلف جهانی در ایران می باشد. از یک سو ارتش شوروی در شمال خاک ایران رسماً حضور یافته و از سوی دیگر امپریالیسم انگلیس در جریان جنگ تضعیف گشته و در همه جای دنیا کم کم نقش سرکردگی خود را به نیروی تازه نفس و قدرتمند یعنی امپریالیسم آمریکا می دهد.

در اوضاع و احوال آن سالها در حالی که انگلیس برای دادن هر امتیازی به آمریکا تا جایی که توان دارد مقاومت می کند اما خود به خوبی می داند که دوران یکه تازی اش و دورهٔ این تبلیغات که "آفتاب در قلمرو امپراتوری اش غروب نمی کند" پایان یافته است. با توجه به قدرت رو به رشد شوروی که نقشی تعیین کننده در شکست فاشیسم ایفا کرده بود و بعد از پیروزی در جنگ، به قدرتی جهانی تبدیل شده بود از یک سو و از سوی دیگر رشد جنبش های آزادیبخش در مناطق تحت سلطه امپریالیسم انگلیس، این امپریالیسم مجبور بود دست کمک و همکاری به سوی امپریالیسم تازه نفس و قدرتمند آمریکا دراز کند، امپریالیسمی که با بمباران اتمی ژاپن آنهم در شرایطی که شکست آلمان و ژاپن محرز شده بود، نشان داده بود که برای کسب موقعیت سرکردگی در میان رقبا از هیچ جنایتی کوتاهی نمی کند. سیاستمداران کار کشته انگلستان با وضعی که پس از جنگ حاصل شده بود نیک می دانستند که تنها در چنین اتحادی است که می توانند در مقابل قدرت رو به رشد شوروی بایستند. در همین چهار چوب بود که هر دو امپریالیسم انگلیس و آمریکا در ایران در اتحاد با همدیگر خواهان خروج شوروی از شمال ایران می شوند. حتی ترومن رئیس جمهور آن زمان آمریکا در خاطرات دوران ریاست جمهوری اش مدعی شده که در جریان فرقه دمکرات آذربایجان به شوروی اولتیماتوم داده است که دولت شوروی باید نیرو هایش را از ایران خارج سازد و دولت شوروی هم به دنبال این اولتیماتوم نیرو هایش را از ایران خارج ساخته است. (۲) باید توجه نمود که این اولتیماتوم در شرایط بمباران اتمی ژاپن از سوی ایالات متحده آمریکا داده می شد.

قدرت گیری امپریالیسم آمریکا در ایران

در شرایط خود-ویژه بعد از جنگ جهانی دوم که تعارض شوروی با قدرتهای امپریالیستی دیگر و تشدید رقابت های امپریالیستی از وجوه برجسته آن می باشد، مصدق به عنوان نماینده بورژوازی ملی قادر شد با سر دادن شعار ملی کردن صنعت نفت (صنعتی که کاملاً زیر سلطه انگلیس بود) و حرکت در این جهت ضربه بزرگی به سلطه انگلستان بزند. اهمیت این ضربه برای انگلیس تا آنجا بود که به دنبال کودتای ۲۸ مرداد و سقوط مصدق اولین وظیفه کابینه زاهدی، نخست وزیر شاه، حل مسئله نفت شد که البته با توجه به نفوذ رشد یافته آمریکا این مسئله سرانجام به وسیله قرارداد امینی- پیچ (امینی و پیچ، اسامی کسانی هستند که فرار داد را بستند) به ایجاد کنسرسیومی منجر شد که ۴۰ درصد سهام آن به پنج شرکت بزرگ نفتی آمریکا تعلق گرفت و ۴۰ درصد هم متعلق به شرکت سابق نفتی انگلیس و ایران (شرکت بریتیش پترولیوم فعلی) و ۲۰ درصد باقی مانده هم بین شرکت هلندی - انگلیسی "رویال داچ شل" (۱۴ درصد) و شرکت دولتی نفت فرانسه (شش درصد) تقسیم شد. (۴) به این ترتیب آمریکا که بعد از جنگ جهانی یورش به بازار ایران را تشدید کرده بود و برای نمونه بازار اتومبیل را کاملاً قبضه کرده بود، و در شرایطی که با تسلیح ارتش ایران و اعزام مستشاران خود به سازماندهی ارتش ایران بر اساس هدف های خود پرداخت، به سهم قابل توجهی از خوان یغمای نفت ایران نیز دست یافت. به واقع دوره ۱۲ ساله (بین سقوط رضا شاه و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲)، با قدرت گیری آمریکا در ایران پایان یافت. این واقعیت در نقشی که سیا (CIA) سازمان جاسوسی ایالات متحده آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد ایفا نمود به روشنی خود را آشکار ساخت.

به دنبال کودتا شرایط برای رشد روزافزون نفوذ آمریکا بیشتر مهیا گشت و سیل وام ها و کالاهای آمریکایی به سوی ایران جاری شد. رژیم کودتا در سال ۱۳۳۴ "قانون جلب و حمایت سرمایه های خارجی" (۵) را تصویب کرد و سپس در سال بعد (۱۳۳۵) "قانون جلب و حمایت سرمایه های آمریکایی" را تصویب نمود. تصویب چنین قوانینی خود نشاندهنده رشد نفوذ آمریکا در ایران بود. نفوذی که به تدریج امپریالیسم آمریکا را به قدرت درجه اول در ایران تبدیل نمود.

سیل وام‌های آمریکایی و سرمایه‌های این کشور به ایران ضرورت تحولی در شیوه تولید فئودالی موجود در ایران جهت گسترش سرمایه‌گذاری‌های خارجی را برجسته ساخت و به این دلیل هم دولت کندی از رژیم شاه خواهان اجرای اصلاحات ارضی شد و به دلیل رشد روزافزون قدرت آمریکا در ایران این سیاست از سوی شاه اجباراً پذیرفته و اجرا شد. شاه جهت اجرای خواست آمریکا مبنی بر اصلاحات ارضی، در ششم بهمن ۱۳۴۱ با بوق و کرنا اعلام "انقلاب سفید" نمود که اصلاحات ارضی هسته اصلی آن بود. "انقلاب سفید" در زمانی صورت گرفت که دوره نزول قدرت انگلیس و اوجگیری قدرت آمریکا در ایران بود، دوره‌ای که قدرت مطلق امپریالیستی در ایران، امپریالیسم آمریکا شده و ارباب تغییر کرده بود. از آن زمان هر روز که گذشت سلطه امپریالیستی و به خصوص سلطه ایالات متحده آمریکا در شئون مختلف کشور بسط و گسترش بیشتری پیدا کرد.

همانطور که ملاحظه شد انقلاب سفید به وسیله رژیم وابسته‌ای طرح و اجرا گردید که کاملاً تحت هدایت و کنترل امپریالیسم بود. به همین دلیل هم این اصلاحات نمی‌توانست جهت دوا کردن دردی از دردهای بیکران دهقانان و مردم ایران باشد، بلکه بر عکس جهت بسط نفوذ سرمایه‌های امپریالیستی در شهر و ده بود که سازمان یافت. به واقع به قول رفیق مسعود احمد زاده، اصلاحات ارضی، کودتای رضا شاه را تکمیل کرد. اگر در آن کودتا سلطه امپریالیستی در ایران مسلط شد در حالی که شیوه تولید فئودالی همچنان به حیات خود ادامه می‌داد، با این اصلاحات شیوه تولید فئودالی به خاک سپرده شد و با حاکم شدن کامل سیستم سرمایه‌داری وابسته در ایران شرایط برای بسط و گسترش هرچه بیشتر سرمایه‌های امپریالیستی آماده گشت. (۶) واقعیت این است که در کودتای رضا خان شیوه تولید فئودالی حفظ شد و به تدریج در پروسه رشد سرمایه‌داری وابسته و ایجاد زیربنای لازم جهت رشد روزافزون آن اقتصاد فئودالی با منافع امپریالیستی در تعارض آشکار قرار گرفت. این واقعیت را رفیق مسعود احمد زاده ضمن تحلیل داهیان‌ه‌ای از شرایط جامعه ایران و انقلاب سفید شاهانه در کتاب خود "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" به درستی توضیح داده و خاطر نشان ساخت که امپریالیسم متحد دیروزی خود (فئودالیسم) را که در این فاصله به لاشه فرتوتی تبدیل شده بود را به سادگی خاک نمود بدون اینکه خونی به زمین ریخته شود و یا برای این منظور نیاز به جلب حمایت توده‌ها باشد.

سازش امپریالیسم با فئودالیسم و تحمل این شیوه تولید در ایران از سوی امپریالیسم تا "انقلاب سفید" مجدداً شاه، برخی را در جنبش انقلابی مردم ما به این اشتباه انداخته بود که وحدت امپریالیسم و فئودالیسم را وحدتی استراتژیک و همیشگی قلمداد کنند. به همین دلیل آنها به اصلاحات ارضی و نتایج مستقیم آن در نابودی قطعی فئودالیسم باور نداشتند. اما همانطور که چریک‌های فدائی خلق با تحلیل شرایط عینی نشان دادند همزیستی فئودالیسم و امپریالیسم امری موقتی و تاکتیکی بوده و هر کجا و هر زمانی که مصلحت امپریالیسم یعنی سرمایه‌داری انحصاری جهانی حکم کند، فئودالیسم را که باید از صحنه خارج سازد را به خاک می‌سپارد. (۷)

در هر صورت با انقلاب سفید سال ۱۳۴۱ که اصلاحات ارضی هسته اصلی آن بود، شیوه تولید فئودالی تقریباً نابود گشت و سیل مهاجرت دهقانانی که در این جریان، زمینی نصیبشان نشده بود و قرار هم نبود صاحب زمین شوند، به شهرها آغاز شد. طبق آمار دولتی که در کتاب "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" هم به آن اشاره شده است حدود ۴۰ درصد دهقانان برای همیشه از داشتن زمین محروم شدند. چون تقسیم زمین بر اساس حق نسق انجام می‌شد و خیلی از دهقانان یا فاقد این نسق بودند و یا قبلاً مالکان نسق آنها را از دستشان خارج کرده بودند به همین دلیل از داشتن زمین محروم شدند. خلاصه سیل دهقانان به سوی شهرها جاری شد و ارتش ذخیره کار بزرگی جهت استفاده سرمایه‌داران وابسته در حاشیه شهرها ایجاد نمود. از سوی دیگر با اصلاحات ارضی شاهانه،

اقتصاد خودکفای فنودالی از بین رفت و سلطه سرمایه داری وابسته در روستاها گسترش هرچه بیشتری یافت و بازار وسیع روستاهای کشور به روی سیل کالاهای ساخت شرکت های امپریالیستی باز شد. با رشد روزافزون سرمایه های خارجی، بورژوازی ملّی که در این فاصله نیز کاملاً زیر ضربات سرمایه امپریالیستی خُرد شده بود، هر روز سنگر جدیدی را از دست می داد و به تدریج به عنوان یک طبقه، موجودیت اش کاملاً از بین رفت. در همین دوره است که آمریکائی ها با اعزام هزاران مستشار نظامی، ارتش را کاملاً به سبک خود و در جهت مصالح خود تجهیز نموده و سازمان دادند که علاوه بر حفظ نظم استثمارگرانه در داخل کشور، همچون "ژاندارم منطقه" در جهت نیازهایشان گام بردارد.

به دنبال اصلاحات ارضی و بسط نفوذ امپریالیسم در شهر و روستا، امپریالیست ها ضمن تاراج منابع نفت کشور امکان وسیع تری یافتند تا به استثمار و چپاول دسترنج توده ها بپردازند. برای نمونه سرمایه گذاری و وام خصوصی آمریکا که در سال ۵۱، بنا بر برخی آمار سیصد و چهل و نه میلیون ریال بود، در سال ۵۶ به ۵۳۶۴ میلیون ریال رسید. روشن است که امپریالیستها برای پر کردن جیب های گشاد خود به این سرمایه گذاری ها و دادن وام ها می پرداختند. بدون شک این امر نتیجه ای جز فقر و فلاکت توده ها نمی توانست داشته باشد. به همین دلیل هم این چپاول ها و غارت ها و استثمار وحشیانه نیروی کار، تضادهای اجتماعی را شدت هر چه بیشتری بخشید و طبقات مختلف صف خلق را علیه بیدادگری های سرمایه امپریالیستی و دولت مزدورنش به اعتراض واداشت. به خصوص که با رستاخیز سپاهک و آغاز مبارزه مسلحانه در ایران روحیه تعرضی جدیدی در میان مردم شکل گرفت و این امر کمک نمود تا به تدریج بر زمینه رشد تضاد خلق با امپریالیسم که از کانال رژیم شاه بر جامعه ایران سلطه داشت، شرایط برای خیزش عظیم توده ها در سالهای ۵۶ و ۵۷ آماده شوند. امری که گرچه نابودی سلطه امپریالیسم را باعث نشد، اما سلطنت پهلوی را به زباله دان تاریخ انداخت.

تداوم سلطه امپریالیسم با قدرت گیری جمهوری اسلامی

با سقوط سلطنت پهلوی و قدرت گیری دار و دسته خمینی، قریب به اتفاق نیرو های سیاسی دچار این توهم شدند که سلطه امپریالیسم با سقوط رژیم شاه از ایران رخت بر بسته است. به خصوص که سردمداران جمهوری اسلامی در تبلیغات خود چنین جلوه می دادند که نه شرقی اند و نه غربی. بنابراین در بحث وابستگی جمهوری اسلامی به امپریالیسم با توجه به جنگ زرگری بین خمینی و دار و دسته اش به خصوص با امپریالیسم آمریکا در جهت فریب توده ها و تبلیغات طرفین علیه همدیگر که باعث ابهاماتی در اذهان مردم شد، مساله را باید از زوایای مختلفی مورد بحث قرار داد. یکی از مواردی که در این بحث از اهمیت زیادی برخوردار است امر چگونگی به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی است که کمک زیادی به درک درست این مساله می کند. همه می دانیم که در بستر رشد و گسترش انقلاب سالهای ۵۶ - ۵۷ وقتی که رژیم شاه از کنترل انقلاب مردم در مانده شد و در نتیجه منافع امپریالیستها در ایران به خطر افتاد و در شرایطی که امپریالیسم آمریکا هم وجود رژیم شاه را با سیاستهایی که برای آینده ایران و منطقه ریخته بود همسو نمی دید، صلاح را در تعویض نوکر وفادار خود یعنی شاه با نوکر دیگری دیدند. بر این اساس در کنفرانس گوادلوپ که در ۲ تا ۷ ژانویه ۱۹۷۹ در جزیره گوادلوپ برگزار شد، چهار قدرت امپریالیستی حاضر در این کنفرانس (آمریکا، انگلستان، فرانسه و آلمان) تصمیم گرفتند که دار و دسته خمینی را جانشین رژیم شاه کنند. البته خیلی زودتر از این کنفرانس و در جریان تداوم انقلاب مردم، ارتباطات وسیعی بین دار و دسته خمینی و قدرتهای امپریالیستی به ویژه آمریکا برقرار شده بود و خمینی و اطرافیانش کاملاً برای نیرو های امنیتی امپریالیستها شناخته شده بودند. حتی اخیراً آشکار شد که سیا (CIA) خانه ای نزدیک محل استقرار

خمینی در فرانسه تدارک دیده بود که مامورانش از این طریق در تماس دائم با دار و دسته خمینی بوده اند. اما در هر حال در کنفرانس مزبور بود که سیاست جایگزین کردن دار و دسته خمینی بجای رژیم شاه قطعیت یافت. این امر واقعیتی است که تاکنون صد ها سند و فاکت در باره اش منتشر شده است و در آثار سازمانی ما هم بارها به آنها اشاره شده است. بنابراین چگونگی روی کار آمدن جمهوری اسلامی یکی از جلوه های وابستگی این رژیم به امپریالیستها بوده و بیانگر آن است که رژیم جمهوری اسلامی با هدف تأمین منافع این قدرت ها در ایران بر اریکه قدرت نشست.

واقعیت این است که انقلاب توده ها نظم امپریالیستی را به لرزه انداخته بود. در این زمان که توده ها کاملاً به ضدیت امپریالیستها با مردم ایران واقف بودند ، چنان جو ضد امپریالیستی قوی ای در جامعه به خصوص علیه امپریالیسم آمریکا جریان داشت که درست در روز خروج شاه از کشور مردم فریاد می زدند "بعد از شاه نوبت آمریکاست". درست به دلیل چنین آگاهی و روحیه ضد امپریالیستی در میان مردم بود که رژیم خمینی الزاماً می بایست چهره ای ضد امپریالیستی و ضد آمریکائی به خود بگیرد تا بتواند خود را هم زبان با مردم جلوه داده و بکوشد تا مردم باورش کنند. از طرف دیگر درست به دلیل وجود جو ضد امپریالیستی عمیق در میان توده ها بود که یکی از زمینه های افشاگری نیروهای مبارز ایران علیه رژیم جدید جهت آگاه کردن مردم، رو کردن ارتباط و تماس های دست اندرکاران رژیم تازه به قدرت رسیده چون بازرگان، بهشتی ، موسوی اردبیلی ، قطب زاده و یزدی و غیره با آمریکا و دیگر قدرتهای امپریالیستی بود. حد بالای خشم و نفرت مردم از امپریالیسم آمریکا شرایط و وضعی را سبب شده بود که خود مطبوعات و مسئولان دولت آمریکا در آن زمان می نوشتند و می گفتند که در شرایط ایران نباید انتظار داشت که مسئولین حکومتی از آمریکا دفاع کنند و یا علیه اش شعار ندهند. بنابراین خمینی و جمهوری اسلامی از همان ابتدا نمی توانستند و مصلحت نبود که خود را همانند شاه متحد و همپیمان امپریالیسم قلمداد کنند. سیر رویداد ها در فضای ملت به آن سالها هم این الزام را قطعی تر نمود و کار به اشغال سفارت آمریکا در ایران کشید تا جنگ زرگری بین آمریکا و رژیم خمینی واقعی جلوه کرده و رژیم جدید بتواند خود را در نزد توده ها ضد آمریکا و ضد امپریالیسم جا بزند.

در رابطه با سیاست آمریکا که در شرایط اوجگیری انقلاب توده ها حاضر شد شاه، این نوکر وفادار خود را فدا کند باید به سیاست محاصره شوروی سابق بوسیله کمربند سبز اسلامی نیز اشاره کرد. بر اساس اسنادی که تاکنون منتشر شده است امپریالیستها در چهارچوب این سیاست، در شرایطی که در افغانستان مجاهدین افغان را علیه شوروی سازمان داده بودند، به صلاح خود می دیدند که با توجه به جریان انقلاب توده ها و بحرانی شدن شرایط ایران به جای رژیم شاه یک رژیم اسلامی سر کار بیاورند. به همین خاطر در کنفرانس گوادلوپ از میان پیشنهاد های مختلفی که وجود داشت روی خمینی متمرکز شدند. اسناد تاکنون منتشر شده حاکی است که در مذاکرات امپریالیستها و به خصوص آمریکائی ها با دار و دسته خمینی ، روی سه موضوع مهم تأکید شده بود. یکی آن که با روی کار آمدن رژیم جدید ، ساخت ارتش باید دست نخورده باقی بماند، دوم، در تولید و صدور نفت خللی ایجاد نشود، سوم کمونیستها و آزادیخواهان در جامعه باید شدیداً سرکوب شوند. با پذیرش این شروط بود که امپریالیستها کنترل ماشین دولتی را در اختیار دار و دسته خمینی قرار دادند تا نظام اقتصادی - اجتماعی وابسته ایران را از گزند انقلاب حفظ نمایند. بنابراین ماشین دولتی با همه نهادها و ارگان های ضد خلقی اش دست نخورده در اختیار رژیم خمینی قرار گرفت و این رژیم حفظ و حراست از نظم اقتصادی - اجتماعی حاکم یعنی سیستم سرمایه داری وابسته را از روز اول هدف همه فعالیت ها و عملکرد هایش قرار داد. این نظم استثمارگرانه و ضد خلقی که در جریان

انقلاب ضرباتی به آن وارد شده بود را رژیم خمینی می بایست با سرکوب انقلاب البته به نام انقلاب به نفع تداوم سلطه امپریالیستها بر جامعه ایران محفوظ نگاهدارد.

حفظ نظم امپریالیستی در ایران با سرکوب انقلاب توده ها

از نظر قدرتهای بزرگ شرکت کننده در کنفرانس گوادلوپ وظیفه اصلی رژیم جانشین رژیم شاه سرکوب قطعی انقلاب توده ها بود. بر این اساس، اگر به سیاستها و عملکردهای آن زمان رژیم جمهوری اسلامی مراجعه کنیم متوجه می شویم که همه تلاش این رژیم سر و سامان دادن به نظم سرمایه داری وابسته حاکم و آماده کردن ماشین سرکوب به جا مانده از رژیم شاه (ارتش) برای سرکوب خونین انقلاب و دستاوردهای قیام بهمین بود. قیام بهمین در برنامه امپریالیستها پیش بینی نشده بود. به همین خاطر وقتی دار و دسته خمینی از وقوع قیام توده ها مطلع شدند با دست پاچگی برخی از مهره های خود و از جمله هادی غفاری را سوار بر ماشینی به خیابان فرستادند تا توده ها را از قیام باز دارند و به آنها بگویند به خانه هایتان برگردید چون "امام" هنوز فتوای "جهاد" نداده است. اما گوش توده ها به چنین یاوه هائی بدهکار نبود. قیام بهمین وقتی بطور خود بخودی رخ داد اگر چه باعث شد اوضاع به شکلی که امپریالیستها برای انتقال قدرت از رژیم شاه به دار و دسته خمینی در یک پروسه انتظار داشتند پیش نرود و مردم به اعتبار قیام خود اسلحه به دست آورده و با روحیه انقلابی والائی در جهت تحقق اهداف انقلابی خود حرکت نمودند، اما خمینی با دار و دسته اش نیز توانستند از نظر تبلیغاتی از آن سوء استفاده کرده و خود را نه حاصل سازش با امپریالیسم بلکه نتیجه قیام توده ها جا بزنند.

اگر وظیفه اصلی رژیم جدید سرکوب انقلاب به نام انقلاب بود، جمهوری اسلامی در همین راستا با حمله به خلق عرب، خلق تُرکمن، خلق گُرد و کارگران بیکار و غیره، شروع به انجام همان وظیفه ای نمود که از طرف امپریالیستها به این رژیم محول شده بود. این سرکوب ها بطور طبیعی ماهیت رژیم جدید را مقابل چشم همگان قرار می داد و توده ها می دیدند که نه تنها به خواستههایشان پاسخ داده نمی شود بلکه اعتراضات آنها نیز وحشیانه سرکوب می شود. این سرکوبها که دقیقاً به خاطر آن صورت می گرفت که توده ها نتوانند در نظم اقتصادی - اجتماعی حاکم خللی به وجود آورند، واقعیاتی بودند که یک نیروی کمونیست با تعمق روی آنها می توانست پی به ماهیت دولت جدید ببرد. همان طور که چریکهای فدائی خلق ایران این امر را در تحلیل شان از ماهیت رژیم جدید، به این شکل مطرح کردند: "دولت ابزار طبقه حاکمه است و چون در ایران بورژوازی وابسته همچنان در تولید نقش مسلط را دارد و دولت فعلی هر چه می کند در جهت تثبیت این موقعیت است خود بخود دولت نیز ابزاری در دست بورژوازی وابسته" می باشد (نقل از مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی، خرداد ۱۳۵۸). بنابراین ما (چریکهای فدائی خلق ایران) با تکیه بر شیوه تولید مسلط بر جامعه و عملکرد رژیم جمهوری اسلامی در دفاع از این شیوه تولید نتیجه گرفتیم که پایگاه طبقاتی دولت بعد از قیام همان پایگاه طبقاتی رژیم سابق است - البته با خود ویژگی های ناشی از انقلابی که به وقوع پیوسته بود.

می دانیم که کشتار های جمهوری اسلامی با مقاومت گسترده خلق گُرد که در پرتو قیام بهمین توانسته بودند خود را مسلح کنند، مواجه شد و کار را به آنجا رساند که خمینی که علیه شاه دستور "جهاد" نداده بود در ۲۸ مرداد ۵۸ علیه خلق رزمنده گُرد اعلام "جهاد" کرد. این "جهاد" یا جنگ علیه خلق تحت ستم گُرد به دلیل مقاومت های مسلحانه این خلق دلیر مفتضحانه شکست خورد. در این زمان که رژیم تازه به قدرت رسیده هنوز نتوانسته بود خود را سر و سامان دهد و مشغول سازماندهی و مجهز کردن نیروهای مسلح برای سرکوب توده ها بود، با این شکست

در موقعیت باز هم ضعیف تری قرار گرفت و به همین خاطر وقتی نیروهای سیاسی مطرح در گُردستان به جای استفاده از موقعیت ضعیف رژیم و تشدید جنگ مسلحانه علیه آن به ایجاد "هیات نمایندگی خلق گُرد" دست زدند، خمینی به مذاکره با این هیأت تن داد. واضح است که وجود این هیأت و مذاکره با آن به ضرر رژیم خمینی نبود و اتفاقاً آنها از این طریق برای حمله بعدی به گُردستان زمان خریدند.

در اوضاع و احوالی که رژیم تازه به قدرت رسیده تا حدی چهره سرکوبگر خود را به توده ها نشان می داد و توده ها احساس می کردند که این رژیم همانی نیست که آنها خواستار روی کار آوردنش بودند و امکان حرکت های انقلابی جدیدی از طرف مردم می رفت، ناگهان در ۱۳ آبان ۵۸، ایادی این رژیم به نام "دانشجویان پیرو خط امام" به سفارت آمریکا در تهران حمله کردند و خمینی این اقدام را انقلابی بزرگ تر از انقلاب اول نامید و خواهان تمرکز همه علیه آمریکا شد. دار و دسته خمینی در حالی پرچم تسخیر سفارت آمریکا را برافراشته بودند که خود بعد از قیام بهمین به مخالفت با حمله هواداران چریکهای فدائی خلق به سفارت آمریکا برخاسته و ماشالله قصاب را در راس یک کمیته به نگرهبانی از سفارت آمریکا گماشته بودند. اما اکنون خمینی با چنین ترفندی کوشید بر به اصطلاح ضد امپریالیست و ضد آمریکا بودن خود تکیه کرده و توده ها را فریب دهد.

حمله به سفارت آمریکا و گروگان گرفتن آمریکائی های داخل این مرکز، الزاما آتش شعار های ضد امپریالیستی قلابی رژیم را شعله ور تر ساخت و به دار و دسته خمینی امکان بیشتری داد تا ریاکارانه چهره ای ضد آمریکائی به خود بدهند. مضحکه اشغال سفارت بطور طبیعی به قطع رابطه دیپلماتیک با آمریکا و تحریم های دولت کارتر منجر شد، تحریم هائی که از آن به بعد عملاً به جزئی از سیاست آمریکا در مورد جمهوری اسلامی بدل شده است. در شرایطی که تحلیل وابستگی رژیم جدید در حال پذیرش هر چه بیشتری از طرف مردم بود و عملکرد رژیم به توده ها نشان داده بود که جمهوری اسلامی فرق اساسی با رژیم شاه ندارد، تسخیر سفارت آمریکا با توجه به این امر که مردم شاهد تجمع و تظاهرات اغلب سازمانهای سیاسی با نفوذ مردمی، در مقابل سفارت آمریکا در حمایت از "دانشجویان پیرو خط امام" هم بودند، در خدمت گمراه کردن مردم و تغییر چنان وضعی به نفع رژیم شد. همنائی سازمانهای سازشکار با تبلیغات جمهوری اسلامی، امر فریب مردم را تشدید و تسهیل کرد و به این ترتیب تحلیل وابستگی رژیم که داشت مقبولیت هر چه بیشتری پیدا می کرد با موانع و مقابله های جدی ای مواجه شد. به این ترتیب بود که اشغال سفارت آمریکا توسط به اصطلاح "دانشجویان پیرو خط امام" که ۴۴۴ روز ادامه یافت عملاً جو جامعه را تغییر داد و برای مدتی سیاست فریبکاری، ماشین تبلیغاتی جمهوری اسلامی را روغن کاری کرد و به رژیم جدید امکان داد که موقعیت خود را مستحکم نماید. از آن جا که هدف ما در این بحث صرفاً نشان دادن وابستگی جمهوری اسلامی است به زوایای مختلف این رویداد ها نمی پردازم، تنها ضروری است تاکید کنم که جریان تسخیر سفارت سرانجام به این صورت ختم شد که همه گروگانها آزاد شدند و طبق توافقنامه الجزایر که رجائی و بهزاد نبوی آن را از طرف جمهوری اسلامی امضاء کردند، جمهوری اسلامی چنان امتیازاتی به آمریکا داد که خود کارتر و برژینسکی از آن به عنوان "نقره داغ کردن" ایران نام بردند. همچنین بهزاد نبوی هم آن را از قرار دادهای دوران قاجار هم مفتضحانه تر نامید. در این مورد معروف است که وی گفته است: "قرارداد ۱۹۱۹ را وثوق الدوله امضاء کرد و قرارداد ۱۳۵۹ را بهزاد نبوی". بعد ها این موضوع مهم هم آشکار شد که اساساً طرح تسخیر سفارت آمریکا طرحی کاملاً آمریکائی بود که تحت نظر آیت الله موسوی خوئینی ها با کارگزاری دانشجویان خط امام پیش رفت. این طرح در جریان حرکت خود در خدمت تحکیم سلطه جمهوری اسلامی و در آخر در جهت پیروزی ریگان نامزد جمهوری خواهان در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در آن سالها قرار گرفت.

در اوضاع و احوال شرح داده شده در فوق، در ۲۱ شهریور ۱۳۵۹ عراق و جمهوری اسلامی وارد جنگ با یکدیگر شدند. جنگی که جمهوری اسلامی آن را به حساب حمله آمریکا از طریق عراق به خود می گذاشت و اپورتونیستها با تکرار این ادعا برای این رژیم هویت مستقل قائل می شدند. این جنگ به رغم ادعاهای کسانی که از کوتاه مدت بودن آن سخن می گفتند، به مدت ۸ سال ادامه یافت و به جمهوری اسلامی امکان سرکوب توده ها و کنترل هر چه بیشتر جامعه ای که یک انقلاب توده ای در آن صورت گرفته بود را داد. دو رویداد جنگ و تسخیر سفارت آمریکا که جمهوری اسلامی در تبلیغات خود به مثابه فاکتهائی مبنی بر ضدیتش با امپریالیسم از آن ها نام می برد و می برد اتفاقاً بیانگر اوج ریاکاری این رژیم می باشند و هر انسان آگاهی که صرفاً به سطح رویداد ها نگاه نکند می تواند به روشنی نشانه های آشکاری از وابستگی جمهوری اسلامی به امپریالیستها را در آن ها ببیند.

جنگ ایران و عراق ، جنگی هدایت شده از طرف امپریالیستها

در مورد رویداد بعدی یعنی جنگ ایران و عراق هم باید قبل از هر چیز نظران را به تحلیل های چریکهای فدائی خلق در این زمینه جلب کنم که با استناد به فاکتهای گوناگون نشان دادند که این جنگ در واقع جنگی امپریالیستی بوده و در توافق امپریالیستها با شوروی سابق شکل گرفته بود. این قدرتهای مرتجع ، ظاهراً در این جنگ اعلام بی طرفی کرده بودند. اما از آن جا که این جنگ کاملاً در خط و در جهت منافع آن ها شکل گرفته و پیش می رفت، این قدرت های بزرگ جهانی امکان تداوم آن را فراهم می کردند. اتفاقاً در جریان همین جنگ که جمهوری اسلامی مدعی بود آمریکا آن را علیه وی راه انداخته است ، روابط پنهانی آمریکا و اسرائیل با جمهوری اسلامی از پرده بیرون افتاد و به یک رسوائی بزرگ دامن زد که تا مدت ها به تیتراژ اخبار خبرگزاری های بزرگ جهان بدل شد. بر اساس گزارش مجله عربی الشراع چاپ بیروت از ۲۹ مرداد ۱۳۶۴ تا ۱۳ اسفند ۱۳۶۵ یک معامله تسلیحاتی بزرگ بین جمهوری اسلامی و ایالات متحده آمریکا انجام شد که در طی آن رابرت مک فارلین (مشاور امنیت ملی آمریکا) و الیور نورت (عضو شورای امنیت ملی آمریکا) در چهار چوب یک هیئت سطح بالا به نمایندگی از طرف ریگان رئیس جمهور آمریکا به ایران سفر کرده و با مقامات ایران به مذاکره پرداختند. بر اساس توافق این هیئت با جمهوری اسلامی دولت آمریکا سلاح های مورد نیاز جمهوری اسلامی را از طریق اسرائیل در اختیار این رژیم قرار داد و پولی که از این طریق به دست می آمد را صرف تقویت شورشیان مورد حمایت آمریکا در نیکاراگوئه که به کنترها معروف بودند و علیه حکومت ساندنیست ها می جنگیدند، می کرد. با آشکار شدن این رسوائی که در رسانه ها تحت نام "ایران گیت" و "ایران کنترها" معرفی می شد و مدتها بحرانی بزرگ را در خود ایالات متحده دامن زد سرانجام ریگان، رئیس جمهور آمریکا مجبور شد در تلویزیون آمریکا ظاهر شده و به آن اعتراف کند. با توجه به روشن بودن ابعاد گوناگون این رسوائی، در این جا بیشتر به آن نمی پردازم. تنها لازم است گفته شود که این رسوائی نشان داد درست زمانی که جمهوری اسلامی علیه آمریکا و اسرائیل شعار می داد و مردم فریبی می کرد ، در خفا در حال مذاکره و بده و بستان با آن ها بوده و از هیات آمریکائی به رهبری رابرت مک فارلین از اعضای شورای امنیت ملی آمریکا مهمانداری می کرده است. این رسوائی بروشنی نشان داد که چگونه امپریالیستها برای تبدیل خاورمیانه به یک دژ نظامی دستهای خونین خود را از جمله در دستکش سپاه جمهوری اسلامی پنهان ساخته اند و درحال آتش افروزی در منطقه می باشند. جریان ایران گیت حتی به متوهم ترین مردم ستم دیده نشان داد که چگونه ریگان و بگین و خمینی هر سه نقش های گوناگون نمایشی را بازی می کنند که گرداننده اساسی آن منافع امپریالیستی می باشد.

دو رویداد مطرح شده در فوق که در تبلیغات جمهوری اسلامی و نیروهای مرتجع و یا حتی نیروهای سیاسی سازشکار درون صف خلق به عنوان فاکتهائی مبنی بر ضد امپریالیست بودن جمهوری اسلامی عنوان می شد درست خلاف ادعای آنان را به اثبات رساند و از روابط پنهانی این رژیم با آمریکا پرده برداشت. در جریان جنگ ایران و عراق جمهوری اسلامی منابع کشور را صرف جنگی کرد که هیچ سودی برای اقتصاد ایران نداشت، در حالی که از قبل آن میلیارد ها دلار به جیب انحصارات امپریالیستی ریخته شد. جمهوری اسلامی به خواست قدرتها و انحصارات امپریالیستی با شعار "جنگ جنگ تا پیروزی" تا می توانست بر آتش جنگ دمید و زمانی هم که دیگر امکان ادامه جنگ وجود نداشت با فراموش کردن همه شعار هائی که به نفع جنگ داده بود، تن به آتش بس و صلح داد. در ۸ سالی که جمهوری اسلامی درگیر جنگ با عراق بود عملاً همه فعالیتهاى رژیم حول پیشبرد این امر متمرکز شده بود. بررسی این جنگ و رویدادهای مربوط به آن دقیقاً وابستگی جمهوری اسلامی را به امپریالیستها به آشکاری عیان می سازد. می توان دید که بر عکس برخی تحلیل های ذهنی که از همان شروع جنگ وسیعاً اشاعه داده می شد، جنگ ایران و عراق به نفع اقتصاد بحران زده ایران که تا مغز استخوان وابسته به امپریالیسم می باشد نبود. این جنگ نه تنها چشم اندازی از رونق و رشد در مقابل این اقتصاد بحران زده قرار نمی داد، بلکه بر عکس شرایط جنگی، بحران آن را تشدید می کرد. این واقعیت که طبقه حاکمه حتی قادر نبود نیاز های بازار داخلی را پاسخ دهد و بخش بزرگی از این بازار از طریق واردات کالاهای انحصارات خارجی تامین می شد، می توانست برای هر نیروی سیاسی واقعاً کمونیست نشان دهد که جنگ ایران و عراق در جهت پیشبرد سیاستهای اربابان امپریالیست بود که ایران و همانطور عراق را به صحنه جنگی ویرانگر بدل ساخت. این جنگ سهم بزرگی از درآمد حاصل از فروش نفت که اصلی ترین منبع درآمد کشور بود را می بلعید. جنگ ایران و عراق سرانجام پس از ۸ سال به رغم همه هیاهو های سردمداران جمهوری اسلامی پایان یافت و خمینی مجبور شد پذیرش آتش بس و صلح را به سر کشیدن به اصطلاح جام زهر تشبیه کرده و آن را رسماً اعلام کند. البته زهری که وی آن را فوراً با کشتار زندانیان سیاسی به کام مردم ریخت. کشتار بیسابقه زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ در سکوت امپریالیستهای به اصطلاح طرفدار حقوق بشر و به اصطلاح مخالف جمهوری اسلامی رخ داد تا شرایط برای سازندگی بعد از جنگ آماده شود. به راستی اگر آمریکا و امپریالیستهای دیگر مخالف جمهوری اسلامی بودند چرا این کشتار را وسیله رسوا نمودن دشمن خود نکردند؟

تغییر ریل: بازسازی به جای جنگ

پس از پایان جنگ دوره "سازندگی" فرا رسید. جمهوری اسلامی که قبلاً با جنگ به منافع امپریالیستها خدمت کرده بود، این بار در خدمت به همان منافع بازسازی خرابیهای دوران جنگ را در دستور کار خود قرار داد. در این دوران همه شاهد بودیم که چگونه جنایتکاری که به وی لقب "سردار سازندگی" دادند (رفسنجانی) خطوط دیکته شده از طرف بانک جهانی و صندوق بین المللی پول را به آشکاری به اجرا گذاشت و با استقراض میلیارد ها دلار از بانک های امپریالیستی با بهره های بالا و "شروط خاص"، آینده کشور را هم پیش فروش کرد. از سوی دیگر می دانیم که این دو نهاد بزرگ مالی زیر نفوذ آمریکا بوده و در تعیین خط غالب بر آنها حرف آخر را دولت ایالات متحده آمریکا می زند. این واقعیت نیز ادعای کسانی را که جمهوری اسلامی را در تقابل با آمریکا می خوانند باطل می سازد و نشان می دهد که این رژیم در عمل خطوط اقتصادی نهاد هائی را پیش بُرد و هم اکنون هم پیش می برد که امپریالیسم آمریکا نقش تعیین کننده ای در آنها دارد. شروط صندوق بین المللی پول (IMF) و بانک جهانی شروط شناخته شده ایست که در اکثر کشور هائی که قبول و اجرا شده جز پر کردن جیب انحصارات امپریالیستی از طریق تشدید استثمار و غارت کارگران و ستمدیدگان و به حراج سپردن منابع طبیعی نتیجه دیگری نداشته است. توسعه اقتصادی و تعدیل ساختاری که در زمان رفسنجانی ورد زبان کارگزاران دولت شده بود و تحت عنوان نئو لیبرالیسم تبلیغ می شد در

واقع به معنی اجرای شروط و برنامه های این نهادهای غارتگر بود. واقعی شدن نرخ برابری دلار با پول ملی که معنایی جز کاهش بیسابقه ارزش پول ملی ندارد، لغو سوبسید ها و گران کردن بهای سوخت، خصوصی سازی شرکتهای دولتی تحت پوشش کوچک کردن دولت و تقویت بخش خصوصی، افزایش مالیاتها، تغییر قوانین کار به نفع هر چه بیشتر سرمایه داران به خصوص با تسهیل شرایط اخراج کارگران و همچنین رواج "قرارداد های موقت" همه جزء شروط و رهنمودهائی هستند که این نهاد های امپریالیستی ارائه می دهند و در خیلی از کشور ها هم که اجرا شده اند عملاً با تشدید شکاف طبقاتی به شورش گرسنگان دامن زده است. اتفاقاً با آغاز اجرای دستورات بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در دوران ریاست جمهوری رفسنجانی در ایران هم شورش هائی را در چند شهر کشور شاهد بودیم.

امروز دیگر اجرای رهنمود های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول از سوی دولتهای جمهوری اسلامی امری است که در نشریات جمهوری اسلامی و در اظهار نظرهای اقتصاد دانان طرفدارش هم به عنوان واقعیتی غیر قابل انکار به آن اشاره شده و رویش بحث می شود. پیشبرد خطوط این نهادهای امپریالیستی در دوران خاتمی و احمدی نژاد و روحانی هم پیگیرانه پیگیری شد. تغییر قانون کار به ضرر هر چه بیشتر کارگران، افزایش قیمت سوخت و حذف سوبسید ها و ارائه یارانه های نقدی به جای آنها و طرح خصوصی سازی شرکتهای دولتی و حتی آموزش و پرورش از جمله رهنمود های این دو نهاد می باشد که همه دولت های جمهوری اسلامی تا امروز عملاً آنها را پیش برده اند.

همانطور که قبلاً اشاره کردم به دنبال اشغال سفارت آمریکا و قطع رابطه دیپلماتیک آمریکا با جمهوری اسلامی و اعمال تحریم های دولت آمریکا، **رابطه رسمی جمهوری اسلامی با آمریکا تغییر شکل پیدا کرد تا بتواند ادامه یابد. یعنی پرخاشگری علنی پوشش دوستی مخفیانه شد.** همین امر به مغرضین و فرصت طلبان امکان داده است که با تکیه بر ظواهر امور کسانی را که با تکیه بر واقعیت های عینی بر وابستگی جمهوری اسلامی تأکید دارند را به "تئوری توطئه" متهم کنند و با سطحی نگری مدعی شوند که چگونه می توان در شرایط فقدان رابطه رسمی بین دو کشور از وابستگی یکی به دیگری سخن گفت. روشن است که چنین مدعیانی چشم خود را بر هزاران فاکتی که در این زمینه تاکنون طرح و افشاء شده است می بندند. تحلیل های غیر واقعی این طیف نه نقش آمریکا در نهاد های مالی پیش گفته را در نظر می گیرند و نه مهمتر از همه عملکرد جمهوری اسلامی در راستای اجرای سیاستهای جنگی امپریالیستها در منطقه را در نظر می گیرند. آنها با سطحی نگری عدم حضور قوی و علنی شرکت های آمریکائی در بازار ایران را به حساب عدم وابستگی جمهوری اسلامی به آمریکا می گذارند و قادر نیستند درک کنند که وابستگی یک کشور به امپریالیسم آمریکا به معنای آن نیست که تمام بازار این کشور هم دربست آنهاست به صورت علنی و بدون واسطه در اختیار آمریکا قرار گیرد. نگاهی به روابط تجاری رژیم شاه با امپریالیستها در شرایطی که وابستگی رژیم شاه به امپریالیسم آمریکا آنقدر عیان بود که کسی شکی در آن مورد نداشت نشان می دهد که بخش بزرگی از این بازار در اختیار شرکتهای آلمانی قرار داشت و نه شرکتهای آمریکائی. این واقعیت از آنجا ناشی می شد که در صحنه بازار جهانی تقسیم بازارها بر اساس توافق های امپریالیستی صورت می گیرد که در آن حرف آخر را قدرت امپریالیستی پر قدرت می زند که در حال حاضر آمریکا است که دارای بزرگترین اقتصاد جهان می باشد. با این حال آمریکا در مقابل قدرت های امپریالیستی دیگر قادر به نادیده گرفتن منافع و مناطق نفوذ آنها نمی باشد. برای نمونه در طی چند دهه گذشته چین به عنوان دومین اقتصاد جهان میلیارد ها دلار

بازار در آفریقا و حتی خود ایالات متحده آمریکا به دست آورد که امروز دولت ترامپ در تلاش است که آن را محدود کند. این نکته در پاسخ آن نظراتی هم هست که با تکیه بر در صد بالای صادرات چین به جمهوری اسلامی و مبادلات اقتصادی چین و روسیه با جمهوری اسلامی چنین ادعا می کنند که پس جمهوری اسلامی به چین یا روسیه وابسته است. در حالیکه باید این واقعیت را درک کرد که بازار های کشورهای تحت سلطه تا جایی که ممکن است در توافق بین امپریالیستهاست که تقسیم می شوند . از سوی دیگر باید در نظر داشت که اولاً انحصارات آمریکائی از طریق شرکتهای دختر خود در کره جنوبی و امارات و غیره با اقتصاد ایران در ارتباط بوده و هستند و این واقعیت آنچنان آشکار است که زمانی **ژاک شیراک رئیس جمهور سابق فرانسه در اعتراض به تحریم های آمریکا نسبت به ایران گفته بود از ما می خواهند ایران را تحریم کنیم اما خودشان از طریق شرکتهای دیگری با ایران معامله می کنند.** ثانیاً در ارتباط با وابستگی جمهوری اسلامی به امپریالیستها باید دید که قدرتهای امپریالیستی که در رقابتها و توافق های بین خود تصمیم نهائی را اتخاذ می کنند، رژیم مورد بحث را در چه ریلی قرار داده اند و از این امر چه سودی نصیب کدام امپریالیستها می شود.

جنگ ایران و عراق نمونه آشکاری بود که نشان داد در شرایط پرخاشگری علنی ضمن دوستی مخفیانه در سیاست آمریکا با ایران، جمهوری اسلامی در چه ریلی قرار گرفت تا از آن طریق ثروت های ایران به کام انحصارات امپریالیستی ریخته شود. اگر برای ۸ سال قرار بر این بود که جمهوری اسلامی بر طبل جنگ بکوبد روشن است که فروش اسلحه به این کشور نقش اصلی را داشت و نه مثلاً ایجاد کارخانه ماشین سازی. بنابراین ارزش حاصل از فروش نفت عمدتاً صرف این امر می شد. امپریالیستها اسلحه های مورد نیاز جنگ را هم همانطور که دیدیم یا مخفیانه به جمهوری اسلامی می دادند و یا با قیمت گران تر در به اصطلاح بازار سیاه به دست وی می رساندند. برای روشن شدن بهتر مطلب می توان مثال کره جنوبی و افغانستان را زد. اگر کره جنوبی و افغانستان که هر دو به رغم سطح متفاوت رشد اقتصادی شان وابسته به امپریالیسم می باشند را در نظر بگیریم ، این دو کشور بر روی ریل های متفاوتی حرکت می کنند و چپاول آنها از سوی امپریالیسم شکل های مختلفی به خود می گیرد. در یکی صنایع و بانکها و حضور وسیع انحصارات امپریالیستی در الویت است و در دیگری جنگ و مواد مخدر. اگر به این واقعیت توجه کنیم آنگاه در برخورد با جمهوری اسلامی هم باید در نظر بگیریم که با توجه به سیاست روابط پنهانی و پرخاشگری علنی بر اساس مصالح امپریالیستها ، آن هم در شرایطی که امپریالیسم برای پیشبرد سیاست های میلیتاریستی خود در خاورمیانه به یک دشمن تحت نام "بنیادگرانی اسلامی" نیازمند است، چه ریلی برای این رژیم تعیین شده است. اگر برنامه امپریالیسم دستاویز قرار دادن پروژه هسته ای و تبلیغ روی **محور شر** بودن جمهوری اسلامی باشد خوب روشن است که جمهوری اسلامی باید بخش بزرگی از بودجه مملکت را صرف این پروژه کند تا قدرتهای امپریالیستی هم در حالی که از آن سود اقتصادی می برند، امکان یابند با دستاویز این برنامه "ایران هراسی" راه انداخته و به بهانه امکان هسته ای شدن جمهوری اسلامی، میلیارد ها دلار اسلحه ساخت انحصارات امپریالیستی را به کشورهای منطقه سرازیر کنند. آنها از این طریق میلیارد ها دلار سود به جیب می زنند که واضح است که چنین سودی نه از طریق فروش علنی و حضور علنی در بازار ایران بلکه به کمک وحشت پراکنی نسبت به اتمی شدن ایران به دست آنها می رسد. بنابراین اگر مهم برای امپریالیستها کسب سود است می بینیم که چنین پروژه ای در مورد ایران چگونه از کانالی غیر از کانال مستقیم ارتباط علنی با جمهوری اسلامی به آنها سود می رساند. در همین حال هنگام حرکت بر روی ریل تعیین شده ما شاهدیم که چگونه همین امپریالیستها در عمل به شدت از حفظ و بقای این رژیم حمایت کرده و در مواقع بحرانی با مکانیسم های مختلف او را یاری هم داده و می دهند.

حال با توجه به همه مواردی که گفته شد لازم است برای تکمیل این بحث نگاهی هم به سیاست خارجی جمهوری اسلامی بیندازیم. اگر جمهوری اسلامی یک رژیم مستقل بود علی الاصول سیاست خارجی آن باید انعکاسی از سیاست داخلی اش باشد. اما واقعیت این است که سیاست داخلی این رژیم به دلیل وابستگی اش ، ادامه سیاست خارجی امپریالیستها می باشد. در نتیجه وقتی سیاست خارجی امپریالیستها و به خصوص امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه را مورد توجه قرار داده و روی آن تمرکز کنیم با وضوح تمام می توانیم بینیم که چگونه جمهوری اسلامی در همه کشورهای منطقه در خط بحران سازی و آتش افروزی مورد نظر امپریالیستها گام بر می دارد.

امروز از عراق و افغانستان که همسایگان ایران هستند که بگذریم در سوریه و لبنان و یمن و برخی کشورهای آفریقائی و غیره هم شاهد دخالت گری های جمهوری اسلامی هستیم. تردیدی نیست که چنین سیاستی همان قدر که به نفع امپریالیستهاست به ضرر کشور و مصالح مردم ما می باشد. یا همین جنگ سوریه را در نظر بگیریم. به واقع دخالت نظامی در سوریه چه منفعتی برای اقتصاد بحران زده ایران دارد؟ **آیا چنین سیاستی وسیله ای برای غلبه بر بحران اقتصادی موجود است یا خود عاملی است برای تشدید این بحران؟** آیا جمهوری اسلامی از روی حماقت میلیارد ها دلار از بودجه کشور را در شرایطی که مردم از فقر و گرسنگی به خیابانها ریخته اند و شعار نان سر داده اند ، صرف جنگ در سوریه می کند؟ یا باید تحلیل های سطحی ای را باور کرد که انگیزه این سیاست را صدور انقلاب اسلامی یا جاه طلبی های منطقه ای می نامند و یا حتی برخی با تحلیل های آبکی غیر واقعی آن را ناشی از گرایشات امپریالیستی در جمهوری اسلامی جلوه می دهند! در حالی که حتی یک نگاه سطحی هم نشان می دهد که چنین ماجراجوئی هائی نه تنها هیچ سودی برای اقتصاد کشور ندارد ، بلکه برعکس بحران های آن را تشدید کرده و به فقر و فلاکت مردم ابعادی وسیع تر داده و نارضایتی از رژیم را در میان مردم فزونی می بخشد. می بینیم که علیرغم این واقعیات جمهوری اسلامی بر طبل جنگ و دخالت در سوریه می کوبد. چرا که سیاست جمهوری اسلامی در تنش های منطقه درست انعکاسی از وابستگی جمهوری اسلامی به امپریالیسم می باشد و به واقع به این شکل سیاست های امپریالیستی از طریق این رژیم در منطقه به اجرا در می آید. از این روست که بدون درک وابستگی جمهوری اسلامی به امپریالیستها ، هیچ نیروئی قادر به درک و تحلیل درست عملکردهای خارجی جمهوری اسلامی نمی باشد. ما همواره این اصل را تکرار کرده ایم که جنگ ادامه سیاست است. همان سیاستی که بطور طبیعی باید از منافع طبقه حاکمه نشات گرفته و تامین کننده آن باشد. اما وقتی ماجراجوئی های جمهوری اسلامی را در منطقه دنبال می کنیم متوجه می شویم که از ماجراجوئی های رژیم حتی یک ریال هم نصیب اقتصاد ورشکسته و بحرانی ایران نمی شود ، بلکه قضیه برعکس است. زمانی بورژوازی آلمان با سرمایه داری انگلستان و فرانسه می جنگید تا بازاری در کشورهای تحت سلطه این قدرتها برای خود دست و پا کند. حال باید پرسید که بورژوازی ایران که از تامین بازار داخلی خود عاجز است قرار است با جنگ در سوریه چه بدست آورد؟ واضح است که در رابطه با تامین منافع داخلی ایران نمی توان به این سنئوال پاسخ درستی داد چرا که جمهوری اسلامی در خط سیاستی که امپریالیستها تعیین کرده اند پیش می رود. در واقع، امپریالیستها می خواهند در منطقه جنگ و تنش باشد تا مصالح شان را تامین کنند و این هدف را از طریق چنین رژیم های مزدوری پیش می برند. به طور کلی بدون درک وابستگی جمهوری اسلامی به امپریالیسم نمی توان به دلایل ماجراجوئی های جمهوری اسلامی در منطقه پی برد.

چون بیش از اندازه این بحث طولانی شد بگذارید با یک جمع بندی کوتاه آن را به پایان برسانم.

سیر رشد سلطه امپریالیستی در ایران با سیر رشد بورژوازی وابسته ای که طبقه حاکمه را در جامعه ما تشکیل می دهد همراه بوده است. سلطه امپریالیستی با توجه به ساخت اقتصادی موجود الزاماً رژیم های سیاسی وابسته و سرکوب گر را می طلبد. جمهوری اسلامی به دلیل عملکردش در حفظ این نظام و همچنین چگونگی روی کار آمدنش به کمک امپریالیستها و به خصوص امپریالیسم آمریکا ، رژیمی وابسته است که فاقد هر گونه هویت ملی است. بررسی سیاستهای داخلی و خارجی این رژیم با وضوح تمام نشان می دهد که این رژیم در راستای مصالح امپریالیسم گام بر می دارد. در شرایط کنونی ماجراجویی های رژیم در منطقه ابعاد بسیار بزرگی پیدا کرده و تبلیغات امپریالیستها در مخالفت با این ماجراجویی ها و سودی که از آن به جیب می زنند نیز شدت بیشتری به خود گرفته است. اتفاقاً برای کسانی که با دیدی مارکسیستی و با معیار قرار دادن واقعیات اوضاع و شرایط را بررسی می کنند ، همه اینها نشان دهنده وابستگی این رژیم می باشد و بدون تکیه بر این وابستگی درک سیاست های رژیم جمهوری اسلامی غیر قابل درک خواهد بود. **با توجه به این واقعیت باید گفت که آن چه در تبلیغات جمهوری اسلامی شیطان بزرگ نامیده می شود در عمل فرشته رحمت این رژیم می باشد.** با توجه به تبلیغات امپریالیسم آمریکا در مخالفت با سیاستهای جمهوری اسلامی و خروجش از برجام، این امر در میان برخی از مخالفین رژیم به غلبه سیاست "رژیم چنج" در دولت آمریکا تفسیر شده است. اما باید تاکید کرد که گرچه امپریالیستها سرنوشت منافع خود را با سرنوشت نوکران شان پیوند نمی زنند و هر گاه جمهوری اسلامی قادر به کنترل و سرکوب توده ها نباشد بدون شک تغییرش خواهند داد اما با توجه به سرمایه گذاری قدرت های امپریالیستی روی بنیاد گرایی اسلامی که درست در جهت پیشبرد سیاستهای قدرتهای بزرگ می باشد و با توجه به این واقعیت که جمهوری اسلامی خود یکی از اولین جلوه های چنین سیاستی بوده و هست و نقشی که در چهار گوشه منطقه به نفع سیاستهای امپریالیسم ، ایفاء می نماید باید گفت که تبلیغات فوق الذکر از طرف برخی از نیرو های مخالف جمهوری اسلامی در شرایط کنونی منطبق با واقعیت نیست و قدرت های مذکور تا آن جا که بتوانند از این رژیم مرتجع حمایت خواهند کرد.

امیدوارم که این بحث تا حدی فاکتهای لازم جهت درک وابستگی نظام اقتصادی ایران و رژیم های سیاسی حافظ آن را در اختیار رفقا قرار داده باشد و در جهت درک ماهیت قدرت دولتی در ایران کمک کند. به خصوص به درک این امر کمک کند که چرا چریکهای فدائی خلق، همواره بر روی وابستگی رژیم جمهوری اسلامی به امپریالیسم تاکید دارند. امری که درکش برای موفقیت مبارزه ضد امپریالیستی مردم ما که در چهل سال گذشته عمدتاً به شکل مبارزه بر ضد رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی صورت می گیرد از اهمیتی تعیین کننده برخوردار می باشد.

زیرنویس ها:

۱- برای درک حد سرسپردگی سید ضیاءالدین طباطبایی به انگلستان تنها کافی است توجه نمود که در زمان مذاکرات مربوط به انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ که در بیلاق "پس قلعه" تهران انجام می شد ، در حالیکه وزیر خارجه (علی قلی خان انصاری مشاورالممالک) را به این جلسات راه نداده بودند اما سید ضیاء که در آن زمان "مدیر روزنامه رعد و رابط اصلی بین سفارت بریتانیا و نخست وزیر (وئوق الدوله) بود، در تمام مراحل مذاکرات و در تمامی جلسات محرمانه شرکت داشت.

۲- در این مقاله همچنین تاکید شده که: "این مقصد را رضا خان از دو راه می توانست بدست آورد. از طرفی از راه ایجاد قشون "ملی" و از طرف دیگر از راه ابراز دائمی احساسات "دوستی" نسبت به اتحاد جماهیر شوروی و جلب

توجه عناصر مترقی نسبت به خود و حاضر نمودن آنها برای همکاری با او. برای نیل بدین مقصود خود را جمهوری طلب نشان داده و در نتیجه دو روئی ماهرانه موجبات فریب دستجات منور الفکر را فراهم آورده بود. در باطن اما این کلمات راجع به "دوستی" و "جمهوری طلبی" عملاً حرف پوچ و بی معنی بوده و در حقیقت نفوذ انگلیس زیاد گردید. این دو روئی ماهرانه تا پائیز سال ۱۳۰۴ مداومت داشت. در این وقت رضا خان به کمک انگلیس موسسات انقلابی را از میان برده و نقاب جمهوری طلبی را از روی برداشته به تخت شاهنشاهی رسید." (صفحه ۲۴ و ۲۵ کتاب ستاره سرخ - ارگان مرکزی فرقه کمونیست ایران - به کوشش حمید احمدی).

۳- داستان انقلاب - محمود طلوعی (صفحه ۱۳۷)

۴- داستان انقلاب - محمود طلوعی (صفحه ۱۸۵)

۵- در حالی که طی سال های ۱۳۲۶ تا ۱۳۳۳ مجموع اعتبارات و وام های خارجی دولت ایران تنها ۸,۸ میلیون دلار بود. این رقم در سالهای ۳۳ تا ۴۰ به بیش از ۶۶۳,۵ میلیون دلار بالغ شد.

۶- میزان سرمایه گذاری خارجی که با مشارکت سرمایه داران وابسته و یا دولت انجام می شد در فاصله سال ۱۳۴۳ تا سال ۱۳۴۸ ده برابر شد.

۷- در جنبش انقلابی ما بودند تفکراتی که با تکیه بر این اصل مارکسیستی که: "بورژوازی به هر جا قدم گذارد منافع اش ایجاب می کند که روابط بورژوازی را برقرار نماید" اتحاد امپریالیسم با فئودالیسم را غیر واقعی قلمداد می کردند. آنها متوجه این واقعیت نبودند که امپریالیسم ناچاراً با فئودالیسم متحد می شود تا بعد از کسب آمادگی های لازم آنرا از صحنه خارج سازد.